

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۹، شماره ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۶

بررسی تطبیقی جلوه‌های پایداری در شعرملک‌الشعراى بهار و امل دنقل (علمی - پژوهشی)

ابراهیم واشقانی فراهانی^۱

رضا تواضعی^۲

چکیده

ادب پایداری معمولاً به آثار ادبی‌ای اطلاق می‌شود که تحت تأثیر شرایطی چون اختناق و استبداد داخلی، نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی، قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی و مبارزه با بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی پدید می‌آید. ملت‌های ایران و مصر، از کهن‌ترین اعصار تا عصر مشروطه ایران و عصر نهضت معاصر عربی، به سبب پیشینه درخشان پایداری در برابر ستم داخلی، تهاجم خارجی و حمله‌های فرهنگی، دارای آثاری زرین در ادب پایداری‌اند. ادب پایداری در عصر مشروطه، جلوه‌ای ویژه پیدا می‌کند و شاعرانی چون میرزاده عشقی، عارف قزوینی، سید اشرف‌الدین گیلانی، فرخی یزدی و بهار، بیشترین فعالیت را در این زمینه انجام می‌دهند، همچنان که نهضت معاصر مصری - عربی، با شعرایی چون حافظ ابراهیم، معروف الرصافی، محمد مهدی الجواهری، محمود درویش، ابراهیم طوقان و امل دنقل گره می‌خورد. ملک‌الشعراى بهار و امل دنقل، از شاعران سیاسی و روشنفکر آزادی‌خواه ایران و مصر هستند که با سلاح فرهنگی، علی‌رغم گزینش متفاوت از زبان، به مبارزه و افشاگری علیه استبداد داخلی و استعمارگران خارجی پرداخته‌اند. در این مقاله برآنیم که مطابق شیوه نقد آمریکایی، با مقایسه تطبیقی آثار این دو شاعر، دریچه‌ای رو به سوی شناخت ادب پایداری در عصر مشروطه ایران و عصر نهضت عربی بگشاییم.

واژه‌های کلیدی: ادب پایداری، ادبیات تطبیقی، ملک‌الشعراى بهار، امل دنقل، مشروطه، نهضت عربی.

^۱ - استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول): vasheghani1353@gmail.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی: tavazoei2011@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۳/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۶

۱- مقدمه

ادبیات پایداری، نوعی ادبیات متعهد و ملتزم است که پیشروان فکری جامعه، آن را در برابر آنچه حیات معنوی و مادی آنان را تهدید کند، می‌آفرینند. (بصیری، ۱۳۸۷: ۸۸) ادب پایداری، شامل هر سروده یا نوشته‌ای است که برای اعتراض علیه ظلم و بیداد و مقابله با حاکمان جور و تجاوز بیگانگان یا مبارزه با کژی‌های فرهنگی، اخلاقی و عقیدتی سروده یا نوشته می‌شود و هدف از آن، بیدار کردن مردم و ترغیب آنان علیه ستم‌پیشگان و بدآیینان است.

هر ملتی در عرصه ادبیات پایداری، رویکرد و گزینشی خاصی از ادب و زبان در برابر اجانب برمی‌گزیند؛ ادبیات حماسی، ادبیات آیینی، ادبیات تعلیمی از جمله آنهاست و شیوه‌های پرداختن به آنها نیز با زبان متفاوت صورت می‌گیرد. در میان پایروس نوشته‌های کهنی که از مصر باستان بر جای مانده، داستانی هست که نمی‌توان صحبت از مقاومت را در آن نادیده گرفت. «منظومه سینوهه»، در حقیقت نوعی از زندگی‌نامه خودنوشته است که شخصی به نام سینوهه، از درباریان فراعنه، آن را روایت می‌کند. سینوهه، پس از فرار از دربار مصر، به سوریه می‌رود و در آنجا بعد از چند سال، زندگی تشکیل می‌دهد و صاحب فرزندان بسیار می‌شود و به زندگانی شبیه شاهزاده یا حاکمی مرفه و رشک‌برانگیز می‌رسد و در نهایت، آوازه موفقیتش باعث رشک و حسد پهلوانی اهل دهنو می‌شود و به قصد کشتنش، وی را به مبارزه می‌طلبند: «شباهنگام کمانم را به زه کردم و تیرهایم را آزمودم / شمشیرم را تیز کردم و اسلحه‌هایم را از زنگ زدودم.» (برجیان، ۱۳۹۱: ۶۲)

به گفته قزیه: «مصر باستان از زبان فکاهی و طنز، به عنوان سلاح دفاعی در برابر اجانب بهره برده است.» (قزیه، ۲۰۱۰: ۴۹) وی ادامه می‌دهد که این روحیه طنز: «بعد اسلام نیز نزد مصریان، به مثابه ایستادن در برابر اجانب و کوچک کردن آنها و بیانی از تمرّد شکست در برابر استعمار بوده است و این روحیه، نوعی از مقاومت آگاهانه در برابر اجانب حاکم است» (همان). در آغاز قرن چهارم هجری، خصوصاً در مصر، نوع جدیدی از شعر طنز که آمیخته با خون و روح جدید بود، شکل می‌گیرد که به گفته آنس: «قوام آن شخصیت مصری بود و

توانست روح مردمش را منعکس و واقعیت و بدی‌ها را به بهترین گونه به تصویر بکشد و این شعر، از ثمربخش‌ترین گونه‌ها در نشان‌دادن نواقص بود. «(انس، ۲۰۱۰: ۷۳)

۱-۱- بیان مسئله

بررسی تجلیات ادبیات پایداری عصر مشروطه ایران و دوره معاصر عربی، در آثار ملک‌الشعراى بهار از ایران و امل دنقل از مصر و نیز نشان‌دادن سهم هریک از آنها در این کارزار فرهنگی و همچنین، بررسی حضور مضامین مشترک در زبان منتقدانه این دو شاعر، به همراه تأثیر بافت موقعیتی جامعه بر ساختار شعری این دو، مسئله این پژوهش است که به صورت پژوهشی- توصیفی به موضوع پرداخته‌است.

۱-۲- پیشینه تحقیق

بررسی تطبیقی قابل‌ذکری از این دو شاعر صورت نگرفته‌است اما هر یک از آنها به صورت مجزا، سخت مورد توجه قرار گرفته‌اند. به ویژگی‌های پایداری در شعر امل دنقل، به طور مجزاً و به صورت تطبیقی با دیگر شاعران فارسی، پرداخته شده‌است و از میان آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- مقاله «نمادهای پایداری در شعر معاصر مصر» از علی سلیمی و اکرم چغارزردی، چاپ شده در مجله ادبیات پایداری (پاییز ۸۸، شماره ۱) که به تحلیل پایداری در شعر دنقل می‌پردازد.

- مقاله «ناسازواری هنری در شعر امل دنقل» از سید رضا موسوی و رضا تواضعی، چاپ شده در مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی (بهار ۹۱، شماره ۲۲) که به بررسی تحلیلی زبان شعر دنقل پرداخته‌است.

- مقاله «گذشته‌ای روشن و آینده‌ای تاریک: پژوهش تطبیقی دو شعر از امل دنقل و منوچهر آتشی» از علی‌اکبر احمدی، چاپ شده در مجله علمی- ترویجی متن پژوهی ادبی (پاییز ۸۶، شماره ۳۳).

- مقاله «واکاوی تطبیقی برخی مضامین ادبیات پایداری در شعر مهدی اخوان ثالث و امل دنقل»، چاپ شده در دوفصل‌نامه ادبیات تطبیقی (سال اول شماره اول پاییز و زمستان ۹۳) که به بررسی تطبیقی ویژگی‌های پایداری بین دو شاعر می‌پردازد.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

دو ملت ایران و مصر، سهمی عظیم در فرهنگ پایداری جهان اسلام و مشرق‌زمین در برابر استبداد و استعمار دارند و این فرهنگ درخشان در ادبیات پایداری این دو ملت، انعکاسی وسیع داشته‌است. از این جهت، شناخت ادبیات پایداری ایران و مصر، شناخت حلقه‌ای زرین از زنجیره ممتد پایداری در این دو کشور است. ملک‌الشعراى بهار و امل دنقل، دو شاعر بزرگ و تأثیرگذار ادبیات پایداری ایران و مصر، در جایگاه تطبیق و مقایسه می‌توانند روشنگر جنبه‌های گوناگون فرهنگ پایداری ایرانیان و مصریان در دوره معاصر باشند و از این جهت، این مقاله می‌تواند سهمی در شناخت بهتر فرهنگ پایداری ایرانیان و مصریان از دریچه ادبیات باشد. ایران و مصر، دو کشور بسیار مهم در جهان اسلام هستند که یکی، وزنه سنگین تاریخ آسیاست و دیگری در شمال آفریقا همین جایگاه را دارد. ایران و مصر را می‌توان چراغ روشنگر آسمان خاور نزدیک دانست. در این مقاله، برآنیم که با بررسی تطبیقی تجلیات ادبیات پایداری در ادبیات مشروطه ایران و ادبیات بیداری معاصر عربی، از دریچه آثار ملک‌الشعراى بهار و امل دنقل، سهم این دو شاعر سترگ را در مبارزات تاریخ معاصر ایران و مصر دریابیم و به تأثیر بافت موقعیتی جامعه بر ساختار شعر این دو، پی‌بریم.

۲- بحث

ایران و مصر، دو پیشگام و پیشوای جنبش‌های ضداستعمار و ضداستبداد در جهان اسلام و سرتاسر مشرق‌زمین هستند. ادبیات معاصر این دو کشور، به‌شدت متأثر از مبارزات ایرانیان و مصریان با حاکمان جور و اشغالگران بیگانه است. از این جهت، برای شناخت بهتر ادبیات پایداری این دو کشور و بویژه آثار امل دنقل و ملک‌الشعراى بهار، لازم است که نخست مروری کنیم بر مبارزات دو ملت ایران و مصر در دوران معاصر.

۲-۱- نهضت مشروطه ایران

ادبیات مشروطه در ایران، صرف‌نظر از آنچه درباره ارزش ادبی و زیبایی‌شناختی آن ایراد می‌شود، به نسبت طول مدتش، یکی از پراثرترین ادوار ادبیات پارسی و نیز ادبیات پایداری در ایران است. این دوران، افزون بر ارزش کمی آثار، عرصه ظهور مفاهیمی تازه است که برخی، از قبیل مفهوم ملیت و وطن، قریب هزار سال پس از وفات پیام‌آوران این مفاهیم،

بویژه حکیم فردوسی و با برافتادن دولت‌های ایرانی صفاری، زیاری و سامانی، متروک مانده بود و در شرایط تاریخی تازه، باززایی می‌شد و برخی مفاهیم، از قبیل مبارزه با استبداد و استعمار نیز مفاهیمی به کلی تازه بود که با مفاهیمی چون مبارزه با ارباب زور یا مهاجمان خارجی که در ادب پارسی، دارای پیشینه بود، تفاوت واضح داشت.

خرافه‌ستیزی و دعوت به روشن اندیشی و گرویدن به مظاهر فرهنگ و تمدن تازه و جهانی نیز از دیگر حوزه‌های مضمونی ادب پایداری عصر مشروطه بود اما یک حوزه مضمونی کاملاً تازه که برآمده از مقتضیات تاریخی ایران در عصر قاجار و بویژه اوضاع مقارن جنگ جهانی اول بود، آلمان‌گرایی و گره خوردن این مضمون به مضامین ملی و وطنی بود که شاید علت اصلی آن، نه حبّ آلمان بلکه بغض تعدّی‌های روسیه و انگلیس بود. ادب پایداری عصر مشروطه، با چنین کارنامه مضمونی، در آثار مهم‌ترین چهره‌های ادب مشروطه، از قبیل میرزاده عشقی، نسیم شمال، ادیب‌الممالک فراهانی، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی، فرخی یزدی و ملک‌الشعراى بهار تجلّی می‌یابد و شناخت آثار هریک از این بزرگان، می‌تواند دریچه‌ای روشن، رو به شناخت بهتر ادب مشروطه بگشاید.

۲-۲- نهضت عربی - اسلامی مصر

مصر اسلامی، دروازه بیداری و مرکز حرکت جهاد عربی معاصر بوده است. تحولات اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هجری، آغازگر تحوّل بزرگ در بیداری سیاسی مصر بود که منجر به ظهور مفاهیم سیاسی - اجتماعی تازه همچون، حقوق مصریان، دامنه سلطه حاکم و رفتارهای حاکمان با مردم در افکار مصری گردید که نتیجه آن، اراده و اتکا به خود و مقاومت و پایداری مصر در برابر بیگانگان بود. انقلاب فکری و آرمان‌های آزادی خواهانه از واپسین روزهای عهد اسماعیل پاشا (۱۸۶۳ - ۱۸۷۹ م.)، آغاز شد و نگاه مصر به نظام نوینی بود که سدّ راه نفوذ بیگانگان بود و ارکان عدالت و آزادی و قانون را استحکام می‌بخشید. روزنامه‌نگاران معارض حکومت، پیشگامان این حرکت نوظهور سیاسی - اجتماعی بودند، به گونه‌ای که مضامین شبه‌پایداری، همچون ظلم و ظالم و فریاد انقلابی و آرا و نظرات آنان، بر سر زبان عام مردم افتاد. از جمله این آرای استقلال طلبانه، بیانی است که

شخصیت بیداری بخش مشرق زمین و منادی اتحاد بین مسلمانان، یعنی سید جمال‌الدین اسدآبادی خطاب به مریدان و شاگردان خود دارد: «ای مردم مصر، در بردگی بزرگ شدید و در لانه‌های ظلم پرورش یافتید و قرن‌های متوالی از زمان شاهان تا کنون سپری کردید و شما، بار یوغ فاتحان را حمل می‌کنید و آماج لگد ظالمان هستید. حکومت‌های ظالم، بر شما سروری می‌کنند و شما را به پستی و حقارت می‌برند... از خواب غفلت بیدار شوید و از مستی به هوش آید و غبار نادانی و سستی را از خود بتکانید یا مانند دیگر ملت‌های آزاده، زندگی کنید یا با شهادت پاداش بگیرید.» (رشیدرضا، ۱۳۲۴: ۴۶)

هرچند که فرانسه در سال ۱۸۰۱م، از مصر خارج شد، دولت‌های استعماری و در رأس آنها انگلیس، آمال و آرزوهای محمدعلی پاشا در ایجاد مملکت عربی برای تمام عرب‌زبانان را به حکومت وی بر مصر در سال ۱۸۴۱م، محدود کردند. انقلاب عربی در سال ۱۸۸۱م، به رهبری احمد عربی که عکس‌العملی در برابر اشغالگری کشورهای اروپایی بود، تنها دستاوردش بیداری سیاسی مردمی در حوزه اندیشه بود. با ظهور محمد عبده و سید جمال‌الدین اسدآبادی و تأسیس روزنامه عروه‌الوثقی در سال ۱۸۸۴م، در کنار این بیداری فکری، صبغه اسلامی در جنبش‌های مردمی پررنگ‌تر شد. دو جنبش حزب وطنی و حزب الامه، با تفکرات وطن‌پرستانه، رهبری حرکت‌ها را داشتند. این جنبش‌ها، هرچند خالی از آسیب‌های عقیدتی نبود، تنها نتیجه‌ای که می‌توانست داشته‌باشد و ستودنی نیز بود، ایجاد بارقه‌های امید به آزادی و مبارزه ضد اشغالگری بود.

سال ۱۸۸۲م. که آغاز اشغالگری مستقیم انگلیس بود، نخستین حرکت ملی شکل گرفت. تشکیل نخستین حزب غیردینی و فراگیر سیاسی، الحزب الوطنی و انتشار بیانیه سیاسی ۱۸۷۹م، خبر از گام‌های عملی پایداری در مصر نوین بود. دیری نپایید که دستگیری و شکنجه انقلابیان و نیز احساس شکست سیاسی مردم از طرفی و اشغالگری انگلیس از طرف دیگر، مصر را یک دهه عقب نگاه‌داشت تا اینکه با ایجاد روزنامه «مؤید» در سال ۱۹۸۹م، فریاد وطن‌خواهی و انزجار از استعمار و اشغالگری انگلیس و تبعات بد آن بر مصر، بی‌پرده به چاپ رسید. با روی کار آمدن خدیو عباس دوم (۱۸۹۲-۱۹۱۴م.)، روزنه‌های خودباوری، مقاومت،

حقوق شهروندی و دشمنی با استعمار و اشغال در بین مردم و روشنفکران و آزادی‌خواهان پدیدار گشت و شخصیت‌های ملی و وطن‌خواه، از جمله مصطفی کامل، حافظ ابراهیم، اسماعیل صبری و... ظهور یافتند. با گذر زمان و نفوذ خارجی فرانسه و سویس و شکست سلطه خدیو عباس دوم، شاعران مبارز که تا دیروز مدح او می‌کردند، او را به سبب ناتوانی سیاسی، به نقد کشیدند. الغایاتی (۱۸۸۵-۱۹۵۶م.)، از جمله این شاعران است که در انتقاد از بستن فضای مطبوعات به فرمان خدیو عباس دوم می‌سراید:

أ عَبَّاسُ! هَذَا آخِرُ الْعَهْدِ بَيْنَنَا فَلَا تَخْشَ مِنْأَ بَعْدَ ذَاكَ عِتَابَنَا
 أَيُرْضِيكَ فِينَا أَنْ تَكُونَ أَذِلَّةً نَسْنَلُ إِذَا رُمْنَا الْحَيَاةَ عِقَابًا؟
 وَأَرْضِيَتْ أَعْدَاءَ الْبِلَادِ وَأَهْلِهَا وَأَصْدَائَتِنَا بَعْدَ «الْوَفَاقِ» عَذَابًا
 (الغایاتی، ۱۹۳۸: ۶۹)

«ای عباس، این آخرین عهد بین ماست. بعد از این، منتظر سرزنش ما باش. آیا راضی هستی که در بین ما، دلیل باشی و زمانی که زندگی از ما گرفته شد، دچار عقاب شویم؟ آیا راضی به وجود دشمنان سرزمین و مردمش هستی و آیا راضی هستی که بعد از دوستی، ما را با عذاب بسوزانی؟»
 روشنفکران و رهبران نهضت آزادی مصر، دریافته بودند که نخستین گام در اصلاح جامعه، تهذیب و پاکسازی مردم از جهل، خرافات و کج‌فهمی است. در نتیجه، در پی شناخت نقاط ضعف و نارسایی‌ها بودند و گاه، دلسوزانه و با زبان نرم و گاه با شدت و خشم، این هدف را دنبال می‌کردند.

۲-۳- اندیشه پایداری در شعر ملک‌الشعراى بهار

محمدتقی بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ش.)، روزنامه‌نگار، فعال سیاسی، نماینده مجلس شورای ملی و وزیر که حضور وی در مناسبات قدرت، شعر او را از صرف تخیلات و تصویرسازی‌های ادبی، به سمت ادبیات اندیشمند، اجتماعی و سیاسی تغییر مسیر داد و این تغییر مسیر را به روشنی می‌توان از سال‌های حضورش در مشهد، آمدنش به تهران و تبدیل شدنش به نماینده مجلس و سپس، وزیر، همگام با تغییرات سیاسی و اجتماعی ایران و جهان، پیگیری کرد.
 اگر سخن هربرت مارکوزه را بپذیریم که ادبیات، عکس‌العمل در برابر جامعه است و در چارچوب تحلیل گفتمانی (Discourse Analysis) به جست‌وجوی پیامدهای قدرت

و تأثیر آن بر ادبیات پردازیم (ضیمران، ۱۳۸۷: ۱۶۰)، آن گاه است که به روشنی درمی یابیم که بلوغ ادبی ملک الشعراى بهار، نه در دوران حضور در مشهد در کسوت ملک الشعراى بلکه در دوران حضور در تهران و قرار گرفتنش در کشاکش مبارزات وی با استبداد و استعمار و جهل و خرافه، برای رسیدن به آزادی و آبادی ایران بوده است.

دوران نخست شاعری بهار، میان سال‌های ۱۲۸۲ تا ۱۲۹۲ ش. است که وی، در مشهد حضور دارد. وجود مضامین انتقادی در کنار دو مضمون وصف معشوق و مدح اهل بیت اطهار(ع)، نشان‌دهنده آن است که بهار، هرچند در همان زمان اقامت در مشهد، به حلقه مشروطه‌خواهان کمیته سعادت پیوست، هنوز شاعری کلاسیک است و بیش از آنکه در دنیای واقع سیر کند، در جغرافیای بیان و بدیع در حال تفرج است. در دوره دوم (۱۲۹۳-۱۲۹۹ ش.) و با حضور بهار در تهران و قرار گرفتنش در متن حوادث مشروطه، چرخش آشکار مضمونی در اشعار او دیده می‌شود. کاهش مضامین وصف معشوق و افزونی انتقاد از حاکمان، نشان‌دهنده پیوستن کامل بهار به صف مبارزان و تغییر گفتمان ذهن و زبان اوست. همچنین، حضور حبسیه در کارنامه این دوره و البته اندک بودن آن، نشان‌دهنده ملموس شدن مسئله زندان و تبعید برای بهار، به سبب پیوستنش به صف مبارزان است و در عین حال، گواه آزادی بیان در مشروطه پیش از کودتای ۱۲۹۹ ش. است.

دوره سوم عمر شاعری بهار، از سال‌های کودتای ۱۲۹۹ ش. تا اشغال ایران به دست متفقین در سال ۱۳۲۰ ش، شاهد تغییراتی بسیار جالب و گویاست. در این دوران، وصف معشوق، دوباره سیر صعودی می‌یابد، وصف طبیعت، به بیست شعر می‌رسد و حبسیه، به رقم عجیب هجده شعر فزونی می‌یابد. انتقاد از زمامداران و حتی شخص پادشاه، اگرچه هنوز ادامه دارد، غالب انتقادات به سمت عوام و انتقادات اجتماعی تغییر مسیر می‌دهد. همچنین، آموزه‌های لطیف و بی‌خطر اخلاقی، عرفانی و فلسفی هم با سی و پنج شعر، غلبه بلامنازع در موضوعات این دوره می‌یابد.

این تغییرات آشکار و ناگهانی را به روشنی می‌توان در چارچوب گفتمان قدرت، تحلیل کرد. میشل فوکو بر آن است که «گفتمان‌ها نه تنها مربوط به چیزهایی هستند که می‌توانند

گفته یا درباره‌شان اندیشه شود بلکه دربارهٔ این نیز هست که چه کسی، در چه زمانی و با چه آمريتى می‌تواند سخن بگوید.» (عضدانلو، ۱۳۸۵: ۵۵) همچنین به نظر فوکو، هر رشتهٔ خاصی از دانش در هر دورهٔ خاص تاریخی، مجموعه‌ای از قواعد و قانون‌های نانوشتهٔ ایجابی و سلبی را بر خود حکم فرما می‌بیند و آن، معین می‌کند که دربارهٔ چه چیزهایی می‌توان یا نمی‌توان بحث کرد. (سلیمی نوه، ۱۳۸۳: ۵۱) بدین سان است که بهار در دورهٔ سوم زندگانی شعری‌اش، به سبب پلیسی شدن فضای ایران در عصر پهلوی اول، از یک سو، به وصف معشوق باز می‌گردد و از سوی دیگر، سرایش مضامین فلسفی، عرفانی و اخلاقی را وجههٔ همّت خویش قرار می‌دهد و تب‌وتابی که در دههٔ پیش از کودتای ۱۲۹۹ش، در شعر همهٔ شاعران مشروطه موج می‌زند، در شعر بهار نیز چون دیگران، رو به آرامی می‌رود.

چهارمین دورهٔ زندگانی شعری بهار، میان سال‌های ۱۳۲۰ش. تا پایان عمر وی، یعنی ۱۳۳۰ش است. در این دوره، ضعف ناشی از پیری، تأسف بر گذشتهٔ ازدست‌رفته و ناتوان دیدن خود، در تغییر اوضاعی که تمام جوانی‌اش را مصروف تغییرشان کرد، بر ذهن و زندگانی بهار، پنجه افکنده است. وی، اگر چه هنوز گاه‌به‌گاه از پادشاه انتقاد می‌کند (سه شعر)، بیشترین انتقادات او دربارهٔ غرب (هفت شعر) و جنگ جهانی (چهار شعر) است. اخوانیات با شش شعر و تأسف بر گذشته با چهار شعر، گویای آرام گرفتن روح بهار است و وصف معشوق با یک شعر و مفاخره نیز با یک شعر، گویای آن است که بهار از آن تب‌وتابی که در دو دورهٔ نخست زندگانی و بویژه در دههٔ منتهی به کودتای ۱۲۹۹ش. داشته است، به کلی خالی شده است.

۲-۴- اندیشهٔ پایداری در شعر امل دنقل

امل دنقل (۱۹۴۰-۱۹۸۳م.)، شاعر سیاسی و منتقد مبارزی است که مراحل شعری وی، از تخیلات عاشقانه شروع و به عمق واقعیت‌های تلخ اجتماعی و سیاسی می‌رسد. ناقدان، نخستین نمونه‌های شعر او را به مکتب رمانتیسم نسبت می‌دهند، باری که شاعر به دوش آنها می‌نهد. (المساوی، ۱۳: ۱۹۹۴) منسوب ساختن وی به مکتب رمانتیسم به صرف خوانش مضامین عشق و زن در نخستین تجارب شعری، از قبیل «مقتل القمر»، با توجه به مراحل پختگی او در

مجموعه‌های بعدی‌اش، چندان مناسب به نظر نمی‌رسد و بهتر، این است که گفته‌شود دهه ۶۰ میلادی، هنوز گنجایش کافی برای نقش‌آفرینی تجارب شعری دنقل فراهم نکرده‌بود؛ تجاربی که بعدها، با سیر جریان‌های سیاسی و شکست‌ها و ناامیدی‌ها، روند واقعی خود را پیدا می‌کند و گم‌شده خود را با می‌یابد و به گفته‌الدوسری، شعرهای رماتیکیک دنقل، «آن آرامشی است که بر تندباد پیشی گرفته‌است.» (الدوسری، ۲۰۰۴: ۲۲)

بر این اساس، امل دنقل، به‌عنوان بازیگر صحنه‌های تلخ اجتماعی، اساس شعر و شهرت خود را از شکست اعراب در نبرد حزیران (۱۹۶۷ م.)، با دیوان «البکاء بین یدی زرقاء الیمامه» آغاز کرد. در هنگامی که عبدالناصر، رهبر شکست‌خورده مصر و جهان عرب، با وضع قوانین سخت، تلافی شکستش را اولاً بر سر روشنفکران و ثانیاً بر سر عامه درآورد، او دریافت که مشکل امت عربی، چاره‌ای جز راه حل فرهنگی ندارد و بدین سبب، شعر انتقادی را به‌سان شاکله سیر مبارزاتی خود برگزید. او، شاعر مردم‌دردمندی است که خود نیز در کنار حکومت، در پیدایش گرفتاری‌شان دخیل هستند و در اشاره به آنان می‌گوید: «به شما گفتم، اما به این بازی گوش ندادید، پس آتش در خیمه‌گاه‌ها بالا گرفت.» (دنقل، بی تا: ۲۶۶)

جوش و خروش بیش از پیش دنقل در عصر انورالسادات، با پختگی شعر انتقادی‌اش همگام بود و او که به مرور، از بهبود اوضاع ناامید می‌شد، بر جنبه‌های انتقادی شعرش می‌افزود. از آنجا که در پس اعمال دنقل، به‌عنوان شاعری مردمی، مجموعه‌ای از اهداف فرهنگی، سیاسی و هنری جای گرفته‌بود، وی رو به کاربرد مبتکرانه گنجینه‌ها آورد. دنقل، در کارزار سیاسی و فرهنگی و گفتمان نقد سیاسی، از عملکرد حاکمان مصر در عهد عبدالناصر و خصوصاً انورالسادات، به هدف پرورش حس میهنی و بیان تفاوت‌های کنونی با عهد زرین گذشته روی آورد و بر میراث‌های غنی فرهنگی که در وجدان اعراب جای داشت، تکیه کرد. (المساوی، ۱۹۹۴: ۱۴۳) وی توانست با این عمل، به شخصیت‌های گنجینه ای گذشته، ابعاد معاصر بدهد تا بتوانند در حال و مستقبل زندگی کنند. وی با همین نقیضه‌های زمانی است که مبدل به شاعری انقلابی و مبارز و نقیضه‌گو می‌شود. اعتدال عثمان

با اشاره به اهداف امل دنقل از گزینش ناسازوار گنجینه عربی و خصوصاً متون دینی، مهم‌ترین هدف وی را تحریک به اصلاحات دانست. (صالح، ۱۹۹۶: ۱۲۴)

امل دنقل، شاعری سیاسی و زاده بدترین برهه از حیات سیاسی و اجتماعی مصر، علی‌رغم درنگ کوتاه عمرش، نگاهی دائم به سوی مرگ داشت. ناسازگاری‌های زندگی، یکی پس از دیگری امانش نمی‌داد. از بدو تولد تا بستر مرگ، این احساس با او در دیوان‌های شعرش همگام بود و او تلاش می‌کرد با هر آنچه می‌تواند، دستی در کاهش آلام مردم داشته‌باشد. تجارب آرام شعری‌اش، در حوادث دهه شصت میلادی که در نخستین مجموعه شعرش، یعنی «مقتل القمر» آمده، اخگرهایی بود که خبر از گدازه‌های سوزان در دهه هفتاد می‌داد. شکست حزیران (۱۹۶۷م)، زبان‌گزننده او را این بار قبل از هر زمانی، تیزتر کرد، چراکه پیش‌گویی‌های او، با یورش شبانه هواپیماهای اسرائیل، درست درآمده بود. دنقل، با ترسیم شکست اعراب در دیوان «البكاء بین یدی زرقاء الیمامه»، چون دیگر مردم می‌گرید و مرگ را بیش از هر زمانی احساس می‌کند و در دیوان «تعلیق علی ما حدث»، به جریان‌نگاری این شکست تلخ می‌پردازد.

۲-۵- بررسی تطبیقی مضامین پایداری در شعر ملک‌الشعراى بهار و امل دنقل

الف: انتقاد از حاکم بی‌تدبیر و نالایق

بی‌لیاقتی و بی‌تدبیری حاکمان، در نهایت جامعه را به سمت پرتگاه تحقیر و نابودی خواهد برد. از جمله این حاکمان که بهار در اشعار خود مستقیم و غیرمستقیم به او تاخته و از سستی و بی‌مسئولیتی او در برابر مردم انتقاد می‌کند، احمدشاه قاجار است. بهار، در قصیده‌ای، وی را به سبب تن‌پروری و بی‌لیاقتی در کشورداری که موجب هرج و مرج شده و آزادی‌خواهان را دل‌خون کرده است، مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌سراید:

زین شه نادان، امید ملک‌رانی داشتن هست چون از دزد چشم پاسبانی داشتن
شاه تن‌پرور به تخت اندر بدان ماند درست ماده گاوی زین و برگ از زرکانی داشتن
شاه آن باشد که با شمشیر گیرد ملک را پادشاهی نیست ملک رایگانی داشتن

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۵۰)

ناتوانی سیاسی حکومت و ضعف اجتماعی مردم، سرانجامی است که بی‌تدبیری حاکم، ملّت را به آن سو می‌برد. امل دنقل، شاعر منتقد سیاسی، همسو با ملک‌الشعرای بهار، در قصیده «من مذکرات المتنّبی»، با فراخوانی از حکایت متنّبی (شاعر مشهور عصر عباسی) در قالب بینامتنی و بازآفرینی متناقض این حکایت، به هدف بیان دلالت‌های معاصر شکست، موضوع گرفتاری جامعه عربی به‌طور عام و مصر به‌طور خاص را ناشی از ضعف حکام نالایق می‌داند. تقابل دو جریان متضاد با نتیجه یکسان، اساس این تصویرسازی است. در تصویر اول، «خوله»، شخصیت تاریخی دوره حکومت کافور اخشیدی در مصر، از رکود و سستی حاکم مصر (کافور/ عبدالناصر)، خسته شده‌است و از قیام و جنبش سخن می‌گوید:

«قالت: سئمتُ من مصر، و من رِخاوة الرُّكود/ فقلتُ: قد سئمتُ- مثلك- القیام و القُعود/ بین یدی أُمیرِها الأبله» (الاعمال الشعریة، ۲۳۸)؛ گفت: از مصر و سکون به ستوه آمدم/ پس گفتم: من هم چون تو، از نشست و برخاست/ در پیشگاه حاکم احمق مصر خسته شدم/ کافور را لعنت کردم/ به خشم خوابیدم.

در مقابل این وضعیت، تصویر حاکم نالایقی است که در مجالس عیش و نوش، مست است و مردمش را رها کرده و برای ندیمان، از بُرندگی شمشیرش سخن می‌گوید و این در حالی است که به خاطر ماندن طولانی در غلاف و صیقل نخوردنش برای میدان جنگ، زنگار زده‌است:

«... فی اللیل. فی حضرة کافور، أصابنی السَّامُ/ فی جلستی نمت.. و لم أنم/ حَلَمْتُ لحظةً بکاء/ و جندک الشُّجعان یهتفون: سیف الدولة... لکننی حین صحوتُ، و جدتُ هذا السیّد الرِّخاوا/ تصدّر البهوا/ یَقْصُ فی ندائه عن سیفه الصارم/ و سیفه فی غمده یا کله الصدأ.../ و عندما یسقطُ جفناه الثقیلان، و ینکفیء/ یتسم الخادمُ...!/.. تسألنی جاریتی أن أکتری للبت حرًا/ فقد طعی اللُصوصُ فی مصر.. بلا رداع/ فقلتُ: هذا سیفی القاطعُ/ ضیعهِ خلفَ الباب. متراسًا/ ما حاجتی للسیف مشهورًا/ ما دمتُ قد جاورتُ کافورا؟» (اعمال الشعریة: ۲۴۰)؛ اما زمانی که به خود آمدم/ این امیر سست‌عنصر را در میان قصر یافتم/ درحالی که برای همشینی مست، از شمشیر برنده‌اش سخن می‌گفت/ حال آنکه شمشیرش در غلاف، طعمه زنگار بود/ زمانی که پلک‌های سنگینش را به هم می‌نهاد و واژگون می‌شد/ خادمش می‌خندید/ کنیزم از من خواست که نگهبانی برای خانه اجاره کنم/ دزدان، بدون

هیچ مانعی به مصر تاخته‌اند / گفتم این شمشیر برنده من است، آن را پشت در بگذار / من چه احتیاجی به شمشیر برآن دارم / اینک که با کافور همسایه‌ام.

ملک الشعرا نیز در سال ۱۲۹۶ش، همسو با دنقل، خطاب به احمدشاه قاجار و در نقد اهمال‌کاری می‌سراید:

قبضه شمشیر شاهان عجم، در دست توست تاکی این تیغ مبارک در قراب است ای ملک
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۵۲)

ب: آزادی بیان

خفقان سیاسی، بیش از هر کسی، گلوی روشنفکران و آزادی‌خواهان را می‌فشارد. حضور به‌هنگام روشنفکران و فعالیت‌هایشان، به سبب شمّ قوی سیاسی‌ای که دارند، امری است که غالباً حکومت‌ها آن را نمی‌پذیرند. میله‌های زندان و محدود و مسدود ساختن حق بیان، مجازاتی است که برای آنان در نظر گرفته می‌شود. در سال ۱۲۹۶ش، روزنامه «نوبهار»، به دستور دولت قاجار توقیف شد. این روند، بعدها زمینه‌های آزادی قلم و بیان را در زمان اوج‌گیری قدرت رضاخان، به کلی از بین برد و دوران تازه‌ای از استبداد آغاز شد اما در این بین، بهار از مبارزه با استبداد دست برنداشت و شوقش را برای آزادی، به‌رغم تهدید زندان و تبعید، از کف نهاد. وی با زبان نصیحت، به احمدشاه می‌گوید که این انتقادات از سر دلسوزی و برای آینده کشور است و نباید اسیر گفته‌های چاپلوسانه اطرافیان به‌ظاهر دوست شود و خفقان را در جامعه حاکم نماید چون هدف آنها غلبه بر شاه و مملکت است:

آتشی در پنبه پنهان است، این دانیم ما خاطر ما زین سبب در التهاب است ای ملک
ما به‌جز بیداری شه‌مان نباشد آرزو دل‌گر از این آرزو جوشد مصاب است ای ملک
شاه را گفتند تا بسند زبان دوستان دشمنان را این نخستین فتح باب است ای ملک
نیک باید دید تا سر رشته نگریزد ز دست پادشاهی رشته‌ای پر پیچ و تاب است ای ملک

(همان: ۲۵۲)

امل دنقل نیز به‌عنوان روشنفکر عربی-مصری، از جمله مسائل سیاسی مفقود در جامعه که به آن می‌پردازد، آزادی بیان است. نبود آزادی بیان در دوره عبدالناصر، زبان نقد دنقل را تند می‌کند و می‌گوید: «من از عبدالناصر بدم نمی‌آید اما دائماً برآورد من، این است که

شایسته نیست در فضایی که نویسنده و متفکر دستگیر می‌شود، با او نسبتی داشته‌باشم یا از او دفاع کنم... مشکل من عبدالناصر نیست، حتی اگر دوستش بدارم، مشکل دائمی من طلب آزادی است.» (میشال جحا، ۱۹۹۹: ۲۴۷)

دنقل در قصیده «حدیث خاص مع ابی موسی الاشعری»، با انتقاد از خفقان و نبود آزادی بیان، بایکوت خبری و توقیف روزنامه‌ها را شکستی به مراتب بدتر از شکست مصر در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ م. می‌داند. پوشاندن واقعیت‌های شکست خارجی و داخلی از مردم از سوی حکومت و از طرف دیگر، تبلیغات کاذب داخلی، درد بزرگ دنقل بود و به نظر او، این وضعیت نه تنها گرهی از مشکلات نمی‌گشود بلکه موجب تعمیق مشکلات می‌شد. در این مقطع، دنقل با بیان متناقض کارکرد روزنامه در اوضاع خفقان سیاسی، بیان می‌کند که در چنین شرایطی، روزنامه‌ها به جای کارکرد حقیقی‌شان که همان بیان واقعیت است، به کارکردی غیرواقعی، یعنی پوشاندن شکست داخلی و خارجی، گراییده‌اند:

«إِطَارُ سَيَارَتِهِ مُلَوِّثٌ بِالْدَمِّ! سَا... و لَمْ يَهْتَمُّ!! كُنْتُ أَنَا الشَّاهِدُ الْوَحِيدُ لِكُنْتِي... فَرَشْتُ فَوْقَ الْجَسَدِ الْمَلْتَقَى جَرِيدَتِي الْيَوْمِيَّةَ» (الاعمال الشعرية: ۲۲۹)؛ بدنه ماشین او، آغشته به خون است، حرکت کرد و توجهی به آن نکرد. من تنها شاهد بودم اما روزنامه روز را بر روی جسدش پهن کردم.

ج: انتقاد از بی‌رحمی و خشونت اجتماعی

ملک الشعراى بهار، از جمله شاعران مردمی است که در جایگاه مبارزی آگاه و بینا و نیز در جایگاه نمایندگی مجلس شورای ملی، آنچه را در متن زندگانی مردم شیوع یافته‌است و شاید خود آنان متوجه آن نباشند، به درستی و دقت می‌بیند و از آن انتقاد می‌کند. به نظر بهار، جامعه استبدادزده، فقرزده و آکنده از جهل ایران، لبریز از بی‌رحمی حکومت و عواملش به مردم و نیز مردم به مردم شده‌است. از دید بهار، خدا نیست که نعمت‌هایش را از مردم دریغ می‌کند بلکه حکومت و مردم‌اند که در تعامل با هم، از ترحم خالی شده و از خشونت پُر شده‌اند:

گویند سیم و زر به گدایان خدا نداد	جان پدر بگوی بدانم چرا نداد؟!
از پیش ما گذشت خدا و نداد چیز	دیشب که نان نسیه به ما نانوا نداد
جان پدر بگوی بدانم خدا نبود	آن شخص خوش لباس که چیزی به ما نداد؟
گر او خدا نبود چرا اعتنا نکرد	بر ما و هیچ به طفل گدا نداد؟

شخصی خیال که چیزی دهد ولی آژان میان فتاد و ردم کرد و جان داد
گفتم که مرده مادر و بابام ناخوش است کس شاهی‌ای برای غذا و دوا نداد
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۲۹)

دیکتاتوری که از آن جز فقر فکری و مادی زاییده نمی‌شود، باری بود که در جریان سرکوبی و خشونت دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی مصر، به دوش مردم و خصوصاً روشنفکران، سنگینی می‌کرد. در چنین حالتی، بنا به تعبیر دنقل، مردم بی‌بضاعت، جایگاه بردگانی را می‌یابند که زیر یوغ استبداد، به بردگی کشیده می‌شوند، از قصر اغنیا نگهبانی می‌کنند و در جنگ‌ها، پیش‌مرگ آنان می‌شوند و روشنفکران نیز برای حق حیات، مجبور می‌شوند که سکوت اختیار کنند.

دنقل، همسو با بهار، ضعف اجتماعی مردم را نتیجهٔ روش حکام نالایق می‌داند و در قصیدهٔ «فی انتظار السیف»، به این حالت مردم در بند کشیده‌شده اشاره می‌کند:

«قد يُصْبِحُ مَمْلُوكًا يَلُوطُونَ بِه الْقَصْرَ / يُلْقُونَ بِه فِى سَاحَةِ الْحَرْبِ.. لِقَاءَ النَّصْرِ، هَذَا قَدْرُ الْمَهْزُومِ / لَا أَرْضُ.. وَلَا مَالٌ» (دنقل: ۲۴۷)؛ گاهی، بردگانی هستند که قصر را محافظت می‌کنند و گاه، به میدان کارزار به امید پیروزی گسیل می‌شوند و این قضا و قدر شکننده‌ای است که نه سرزمینی باشد و نه مالی.

در چنین شرایط عاری از ترخمی، در عصر دنقل، احساس حیات جز از راه رؤیا و حلم و جز با کشتن غیر به وسیلهٔ گلوله که عامل بقای مبارز می‌شود، حاصل نمی‌گردد. امل دنقل، به صورت تلخند بیان می‌کند که مردم دردمند و گرسنه، مجبوراند برای حق زیستن، در بارگاه خمارویه / انور السادات، صف بکشند:

«آه نحن جِباغُ الارضِ نَصْطَفُ / لِكِي يُلْقَى لَنَا عَهْدَ الْاِمَانِ» (دنقل: ۲۴۶)؛ آه، ما گرسنگان این زمینیم، به صف می‌ایستیم تا امنیت به ما داده شود.

د: اعتراض به سرکوب روشنفکران

آزادی‌خواهی و پایداری در برابر ظالمان داخلی و خارجی، رسالت خطیری است که روشنفکران، بار آن را در کل پهنهٔ تاریخ به دوش کشیده‌اند و زندان، تبعید و مرگ، سه مؤلفهٔ راهبردی حکام، در برابر روشنفکران مبارز بوده‌است. ملک‌الشعراى بهار، به‌عنوان

روشنفکر وطن خواه، در پی هر روشنگری از اوضاع نابه سامان سیاسی - اجتماعی، گرفتار زندان و تبعید قاجاری و رضاخانی شد و حتی تا پای مرگ هم پیش رفت. بهار، به همین سبب است که در صف حبسیه سرایان بزرگ معاصر جای گرفته است. از جمله حبسیه های او، مخمس «تا کی و تا چند؟» است که در سال ۱۳۰۸ ش، زمانی که در زندان شهربانی بود، سرود و دیکتاتوری و استبداد رضاشاه و عمالش را در قبال آزادی خواهان به نقد کشید و روشنفکران آواره از خانه و کاشانه و اسیر کنج زندان را به قیام فراخواند:

ای وطن خواهان، سرگشته و حیران تا چند بدگمان و دودل و سربه گریبان تا چند کشور دارا نادار و پریشان تا چند گنج کی خسرو در چنگ رضا خان تا چند ملک افریدون پامال ستوران تا چند؟

پشت احرار به پیش سفها خم تا کی ظلم ضحاکان در مملکت جم تا کی
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۸۸)

دامنه مرگ در تجارب شعری دنقل، به سبب شرایط خفقان دهه های ۶۰ و خصوصاً ۷۰ میلادی، از ابعاد مرگ جسد به سمت مرگ فکر، در حرکت است. با روی کار آمدن انور السادات، جریان سرکوب روشنفکران شدت یافت و گفتمان شعری دنقل را به گزینش مواضعی تند و انتقادی پیش برد که در آخرین دیوان وی، یعنی «اوراق غرقة (۸)» نمود دارد. قصاید «الطیور»، «الخیول» و «مقابله خاصه مع ابن نوح»، به صورت رمزی، به شرح حال روشنفکران دربند و یا آواره از کاشانه می پردازد که حتی برای زنده ماندن و جایی برای زندگی کردن ندارند و برای اینکه حق زیستن داشته باشند، باید سکوت کنند.

در قصیده «الطیور»، پرندگان (الطیور)، رمزی برای آزادی خواهان انقلابی و روشنفکرانند که آواره در آسمان ها هستند و جایی برای نشستن ندارند و باد (نماد استبداد)، آنها را به هر طرفی که بخواهد، حرکت می دهد:

«الطیور مشرقة فی السموات / لیس لها أن تحط علی الارض / لیس لها غیر أن تتقاذفها فلوأت الریح!»
(دنقل: ۴۵۵)؛ پرندگان در آسمان آواره اند و جایی برای نشستن ندارند الا اینکه تکه های بادهای آنها را به این طرف و آن طرف ببرد تا اینکه فرود آیند و دقایقی بر شاخه نخل، مجسمه ها و دکل های برق بیاسایند.

بهار نیز به فرجام تلخ آزادی خواهان و مردان پایداری می‌پردازد و در قطعه‌ای که به سال ۱۳۰۹ ش. سروده، به استبداد رضاخان اشاره می‌کند و با شکایت و انتقاد از وضع عمومی کشور، به شیوه انتخابات مجلس شورای ملی و راه یافتن چاپلوسان حکومت به مجلس، اعتراض می‌کند و این در حالی است که آزادگان و وطن پرستان و روشنفکران واقعی در دخمه‌های حکومت اسیرند:

جای احرار در تک زندان یا به بالای دار می‌بینم
آن که را داده جان به راه وطن بی سرانجام و خوار می‌بینم
چاپلوسان و چاکران قدیم روی مجلس هوار می‌بینم
لیک روز بلیه و سختی همه را در فرار می‌بینم
(بهار، ۱۳۸۷: ۴۱۰)

امل دنقل نیز همسو با بهار، به سرنوشت محتوم انقلابیان که همان مرگ است، اشاره می‌کند و این سرنوشت را محدود به سرزمینی خاص نمی‌داند، چراکه آزادی خواهی، مرز ندارد. وی، حلاج را نمادی برای آزادی خواهانی می‌داند که مرگ را می‌پذیرند اما در برابر باطل، سر خم نمی‌کنند:

«مُعلِقٌ أَنَا عَلَى مَسَانِقِ الصَّبَاحِ / وَ جِبْهَتِي - بِالْمُوتِ - مُجْنِيَةٌ / لِأَنَّي لَمْ أَحْنَهَا .. حَيَّةً!» (دنقل: ۱۴۷)؛ تنها من، بر چوبه اعدام آویخته‌ام و اکنون پیشانی‌ام در برابر مرگ خم شده، چه در زمان حیاتم خم نشد.

۵: نشر اندیشه پایداری

مقدمه هر نوع جنبش اصلاحی، اندیشه‌های اصلاح طلبانه و تفکرات پایداری است که عبور از مرحله درونی و فردی و حرکت به سمت اجتماع و مشکلات آن را میسر می‌سازد. در اواخر سلطنت احمدشاه قاجار، فتنه و آشوب و هرج و مرج به حد کمال رسید، به طوری که فساد به اساس کشور و زندگی مردم نفوذ کرد و طولی نکشید که منجر به کودتای ۱۲۹۹ ش. و انقراض سلسله قاجار شد. بهار در قصیده‌ای، به ذمّ اوضاع آشفته کشور و انتقاد از دربار و زمام داران وقت و از جمله، احمدشاه قاجار پرداخته و مردم خواب زده را مورد خطاب قرار داده است:

ای مردم دل خون وطن، دغدغه تا کی چون شه ز وطن دل بکنند دل بکن از وی

شاهی است در این شهر که جز زر نشناسد خلقی که ندانند به جز چنگ و دف و نی
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

بهار در ادامه، اساس این گرفتاری جامعه ایران را اجانب و طرح‌های شوم آنان دانسته است و ضمن آگاهی بخشی به مردم درباره فساد داخلی و توطئه خارجی، ایستادگی و پایداری را آخرین سلاح مردم می داند:

دولت روس از شمال، رایت کین بر فراشت به محو دین مبین به خیره همت گماشت
به خاک ایران نخست تخم عداوت بکاشت به غضب ایران سپس پیش کند یادداشت
کنون به مردانگی پاسخ دادن سزاست ایران مال شماست، ایران مال شماست
(همان: ۲۰۹)

گاهی، تجارب شاعرانه که در شعر بیان می شود، درونی است و گاه، بیرونی و تجربه ای است عمومی. این، دو مرحله تجربه شاعرانه است که به گفته غنیم کمال، برای هر شاعری در تجارب شعری رخ می دهد و «شاعر از درون عبور می کند و به سمت افق های اجتماعی و سیاسی یا تجربه درونی که به سمت عموم دگرگون شده، پیش می رود و شاعر از موضوع معینی، متأثر می شود و عاطفه اش با این موضوع پیوند می خورد» (غنیم، ۱۹۹۸: ۶۵، ۶۶)

این، همان مرحله ای است که امل دنقل، در سلوک شعری اش طی می کند و بویژه با شکست حزیران ۱۹۶۷م، زبان امت عرب می شود و در اشعاری، از قبیل «أغنية الكعكة الحجرية»، با تمام وجود، جامعه شکست خورده را به مبارزه و احقاق حقوقش فرامی خواند: «أيتها الواقفون على حافة المذبحة/ أشهروا الأسلحة/ سقط الموت؛ وانفرط القلب كالمسبحة/ والدم أنساب فوق الوشاح! المنازل أضرحة/ و الزنازن أضرحة/ والمدى .. أضرحة» (دنقل: ۳۳۱)؛ ای ایستادگان در لبه کشتارگاه، اسلحه ای نشان دهید. مرگ افتاد و قلب، مانند تسبیح، تکه تکه شد و خون بر روی اجساد ریخته شد و منازل و زندان و افق، در آتش است.

۳- نتیجه گیری

ادبیات پایداری، محصول ناسازگاری میان اراده انسان و وضع موجود است؛ وضع موجودی که به سبب استبداد، ستم، اشغال، کژی های اخلاقی، فکری و اجتماعی و دیگر عوامل، موجبات اعتراض و مبارزه را پدید می آورد. ایرانیان و مصریان، از زمان های دور و به سبب

ناسازگاری سرزمین‌های تازه و به جهت شرایط اقلیمی، ستیزه‌های بومیان و تفاوت‌های فرهنگی و عقیدتی، به آفرینش یکی از کهن‌ترین میراث‌های ادب پایداری در سطح جهان پرداخته‌اند؛ میراثی که در ایران، بخشی بزرگ از آن را در اوستا و در مصر، بین متون باستان می‌یابیم، خصیلتی دینی دارد و این خصیلت، زیربنای همیشگی ادب پایداری در آنها می‌شود؛ با این حال، گاه این خصیلت، در برخی مقاطع تاریخی، شمول خود را ازدست‌می‌دهد و ساحاتی تازه در ادب پایداری گشوده‌می‌شود. یکی از این مقاطع تاریخی ایران و مصر، به ترتیب، عصر مشروطه و عصر نهضت عربی است. بررسی شعر بهار و دنقل، به‌عنوان نماینده ادب پایداری ایران و مصر در این دوره، گویای این نتایج است:

- به سبب آشنایی گسترده ایرانیان با جهان تازه در سال‌های منتهی به عصر مشروطه، شاهد ورود مفاهیمی تازه به فرهنگ ایرانی و نهایتاً به ادب پایداری هستیم. مصر نیز در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، عرصه ورود و ظهور اندیشه‌های تازه، در راستای آزادی‌خواهی و ستیزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی شد. دستاورد این تغییرات، آشناسدن این دو ملت با مسئله حقوق فردی و ملی خویش و برجسته‌شدن مفهوم قانون و خیزش علیه استبداد بود که در ادبیات مشروطه و شعر بهار و ادبیات معاصر مصر و شعر امل دنقل، تجلی برجسته می‌یابد.

- ملک‌الشعراى بهار و امل دنقل، هریک، جایگاهی برجسته در ادبیات پایداری دارند و گفت‌وگو متفاوتی که غالباً خاصیت خطابی داشت، در اولی، با زبان روزمره و صراحت همراه بود و در دومی، با متناقض‌نمایی و فراخوانی از گنجینه‌ها نمود یافت.

- کیفیت حضور مضامین پایداری در شعر بهار، با تغییرات اوضاع زندگانی او و بویژه مناسبات قدرت، تغییرات متقارن دارد. بهار در دوره حضور در مشهد، بیشتر شاعری کلاسیک بود که به مضامین متداول شعر کلاسیک، از قبیل وصف معشوق و طبیعت و مدح و منقبت می‌پرداخت؛ ویژگی مشابهی که دنقل نیز در اولین دفاتر شعریش پیش گرفت. در دوره دوم، بهار، با حضور در تهران و قرار گرفتن در متن حوادث انقلاب مشروطه، مضامین انتقادی تند را وجهه سرایش خود ساخت؛ تجربه همسویی که دنقل، با روی کارآمدن

عبدالناصر و شکست سیاسی وی، از مرحله ذاتی به سوی جامعه حرکت کرد. در دوره سوم شعر بهار که عصر پهلوی اول است، از یک سو، حبسیه سرایی و از سوی دیگر، پندهای اخلاقی و حکمی در شعرش فزونی می‌یابد و در دوره چهارم، گویی به دوره نخست خویش بازمی‌گردد و به نشان پیری، آرام می‌گیرد. زبان متفاوت دنقل با بهار، در این مرحله است؛ جایی که با روی کار آمدن انور سادات و سرکوب‌های وی و تحت تأثیر مناسبات قدرت، زبان وی از قبل تندتر شد و تا پایان عمر کوتاه وی، هیچ گاه آرام نگرفت.

فهرست منابع

- کتاب‌ها

- ۱- آنس، وئام محمد سید احمد. (۲۰۱۰). *الفکاهة والسخریة فی الشعر المصری فی العصرین الفاطمی و الأیوبی*. بیروت: مؤسسه الانتشار العربی.
- ۲- بصیری، محمد صادق. (۱۳۸۷). *طرح چند سؤال در مبانی ادبیات پایداری*. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
- ۳- بهار، محمد تقی. (۱۳۸۷). *دیوان*. تهران: نگاه.
- دنقل، امل. (بی‌تا). *اعمال الشعریة الکامله*. قاهره: مکتبه مدبولی.
- ۴- الدوسری، احمد. (۲۰۰۴). *امل دنقل، شاعر علی خطوط النار*. چاپ دوم. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- ۵- رشیدرضا، محمد. (۱۳۲۴هـ). *تاریخ الاستاذ الامام محمد عبده*. القاهره: دار المعارف بمصر.
- ۶- صالح، فخری. (۱۹۹۶). *دراسات النقدیه فی أعمال السیاب، حاوی، دنقل، جبراً*. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- ۷- ضیمران، محمد. (۱۳۸۷). *دانش و قدرت: میشل فوکو*. چاپ چهارم. تهران: هرمس.
- ۸- غنیم، کمال احمد. (۱۹۹۸). *عناصر الابداع الفنی فی الشعر احمد مطر*. قاهره: مکتبه مدبولی.
- ۹- قزیه، ریاض. (۲۰۱۰). *الفکاهه فی الادب الاندلس*. بیروت: المکتبه العصریه لطباعه و النشر.

۱۰- المساوى، عبدالسلام. (۱۹۹۴). **البنیات الداله فى شعر امل دنقل**. دمشق: اتحاد الكتاب العرب.

۱۱- ميشال جحا، خليل. (۱۹۹۹). **شعر العربى الحديث من احمد شوقى الى محمود درويش**. بيروت: دارالعودة.

- مقاله‌ها

- ۱- برجیان، محمد. (۱۳۹۱). نامهٔ جامعه. شمارهٔ ۹۲، ص ۶۲.
- ۲- سلیمی‌نوه، اصغر. (۱۳۸۳). «گفتمان در اندیشهٔ فوکو». کیهان فرهنگی. شمارهٔ ۲۱۹، صص ۵۰-۵۵.
- ۳- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۵). «میشل فوکو: اندیشه‌ورز نا اندیشیده‌ها». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شمارهٔ ۲۲۴-۲۲۳، صص ۶۵-۵۲.

Archive of SID